

## بررسی حرف «واو» و بعضی از معانی آن در اشعار سعدی و حافظ

مرضیه رنگساز<sup>۱</sup>

محمد رضا شریفی<sup>۲</sup>

### چکیده

بی‌گمان حروف ویژگی‌هایی دارند که تا به حال مغفول مانده‌اند. یکی از ویژگی‌ها آن است که حروف، کلماتی هستند که به تنهایی معنی مستقلی ندارند از این روی برای یک ذهن خلاق غنیمتی محسوب می‌شوند و شاعر یا هنرمند می‌تواند از این ویژگی بهره برده و باعث ایجاد و خلق معانی مختلف شود ویژگی دیگر این است که حروف از لحاظ هجایی کوتاه هستند و در وزن و موسیقی کلام مشکلی ایجاد نمی‌کنند و حتی می‌توان از تکرار آن موسیقی آفرید و همچنین با تکرار، جابجایی و ترکیب آن‌ها می‌توان صنایع ادبی بوجود آورد پس حروف دنیای شگفت‌انگیز و ظرفیت بالای هنرسازی را دارند که شاعران و نویسندگان به جز چند نفر چون سعدی و حافظ نتوانسته‌اند آن را دریافته و مورد استفاده قرار دهند در این مقاله یکی از این حروف به نام «واو» مورد بررسی قرار گرفته و از نظر معانی در شعر سعدی و حافظ با هم مقابله شده است.

کلید واژه‌ها: دستور زبان فارسی، حروف، حرف واو، معانی، سعدی، حافظ.

<sup>۱</sup> - دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق - ایران.

<sup>۲</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق - ایران. (نویسنده مسؤل) [sharifi12367@yahoo.com](mailto:sharifi12367@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۱۶

## مقدمه

ادبیات فارسی تنها یک زبان نیست بلکه یک فرهنگ و یک تمدن و یک بخش اصلی هویت ایرانی است و زبان وسیله‌ای است که می‌تواند با ارتباط میان انسان‌ها این فرهنگ و تمدن را گسترش دهد. بنابراین زبان یک نظامی است که کار اصلی آن ایجاد ارتباط میان انسان‌هاست و این ارتباط به شکل‌های گونه، لهجه و گویش برقرار می‌شود علمی که به شناخت این نظام می‌پردازد «زبان‌شناسی» نام دارد.

در گذشته، زبان را به قصد شناختن خود آن مطالعه نمی‌کردند بلکه هدف از مطالعه زبان، حفظ کتاب‌های آسمانی و آثار ادبی بود. مطالعه زبان به این گونه را زبان‌شناسی سنتی می‌گفتند اما بعداً زبان‌شناسان، زبان را به قصد شناخت خود زبان و کشف واقعیت‌های زبانی به مطالعه پرداختند که این نوع از مطالعه زبان را «زبان‌شناسی جدید» می‌نامند. زبان‌شناسی جدید همان زبان‌شناسی همگانی یا ساخت‌گرا است که زبان‌شناسی تاریخی گذشته را مورد بررسی قرار می‌دهد سطح دیگری از مطالعات زبان‌شناسی جدید، بررسی نشانه‌های زبان و قواعد ترکیب آن‌هاست که آن را «دستور زبان» می‌گویند. دستور زبان هم به دو بخش تقسیم شده است. یکی بررسی و طبقه‌بندی نشانه‌های ساده مثل «زبان» یا «شناس» در واژه «زبان‌شناس» که آن را صرف می‌گویند و دیگر بررسی شیوه ترکیب انواع کلمات تا سطح گروه و تقسیم گروه‌ها به گروه اسمی، فعلی، حرف اضافه و ... که به آن نحو می‌گویند. این گروه‌های کوچک‌تر، ابزار و وسیله‌ای برای دریافت معانی وسیع هستند بنابراین گروه حروف اگرچه به تنهایی معنی مستقلی ندارند ولی در پیوند با دیگر کلمات، نقش به‌سزایی در جمله داشته و برای ساختن جمله لازم هستند. یکی از این حروف حرف «واو» است.

«مطالعات زبان‌شناسی نشان می‌دهد که حرف «واو» در فارسی ریشه دارد و این حرف در زبان فارسی به شکل‌های و، ا، و، و کاربرد داشته و تلفظ و، و در همه حال درست و ممکن است.» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۹۸)

«و» در زبان پهلوی «او» (= u و ut) تلفظ می‌شده است.

مثال: این دره نه‌دی و تیر بر آن = In darrak ew nihet ut tiger o an (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۴۹)

«و» در زبان فارسی باستان «اوتا» (= uta) تلفظ می شده است.

مثال: خاندان را و این کشور را Vi<sup>^</sup>am uta imam dahyaum (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۹۷) در تلفظ امروز نیز «اُ» تلفظ می شود: (حسن و حسین آمدند = حسن و حسین آمدند) واو عطف عربی که مفتوح است در این کلمه تأثیر گذاشته، به همین سبب در فارسی نیز گاهی آن را مفتوح تلفظ می کنند. این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «اُ» و بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز مخصوصاً در شعر «و» تلفظ می شود.

خداوندان کام و نیکبختی چرا سختی خورنداز بیم سختی؟  
(انوری و گیوی، ۱۳۹۲: ۲۶۲)

#### پیشینه تحقیق

در باره معانی و کارکردهای حرف ربط «واو» و دیگر حرف‌ها، در کتاب‌های صرف و نحو زبان عربی، دستورهای زبان فارسی و کتاب‌هایی که در حوزه معانی نوشته شده‌اند سخن به میان آمده است بیشتر این مباحث در دستورها توصیفی و بر اساس دستورهای اروپایی و قواعد صرف و نحو عربی بنیاد نهاده شده است. علاوه بر این در کتاب‌های معانی در موضوعات «فصل و وصل» و «احوال مسندالیه و مسند» کم و بیش از حروف مطالبی آمده است. به هر روی چند پژوهش در این زمینه را بر می شماریم:

- ۱- مرحوم دهخدا در باره معانی حرف «واو» با استناد به منابعی چون اندراج سخن گفته است.
- ۲- دکتر شفیع کدکنی در کتاب «موسیقی شعر» در باره کارکرد «واو» سخنانی دارد از جمله می گوید: «هنر سعدی از همین «واو» و «الا» های به ظاهر ساده شروع می شود»
- ۳- مصطفی علی پور در کتاب «ساختار زبان شعر امروز» به این موضوع اشاره‌هایی کرده است.
- ۴- مقاله «شور عطف، بررسی نشانه واو عطف در صد غزل سعدی» از نسرین فقیه ملک مرزبان
- ۵- مقاله «ساخته‌های هم پایه و نقش زیبایی شناختی آن در کلیله و دمنه» از محمدرضا عمران پور
- ۶- مقاله «واو اضراب و ترقی در بیتی از حافظ» نوشته ماشاءالله کامران.

۷- مقاله «بررسی تطبیقی کارکردهای «واو» در فارسی و عربی با محوریت اشعار سعدی از ابوالفضل تقی‌پور.

۸- مقاله «کارکردهای گسترده حرف «واو» در گلستان سعدی» از دکتر اکبر صیّاد کوه و آسیه رئیسی تمام بررسی‌هایی که در زمینه حروف به ویژه حرف «واو» شده، شایسته اما بسنده نیست؛ لذا در این مقاله سعی شده با توجه به تحقیقات گذشته مهم‌ترین و پربسامدترین معانی حرف واو در اشعار سعدی و حافظ همراه با شواهدی در حدّ گنجایش مقاله آورده شود.

### کارکردهای حرف «واو» در غزلیات حافظ و سعدی

بی‌گمان سخن و کلام سعدی و حافظ معیار و سنجش زبان فارسی است چرا که آن‌ها از کوچک‌ترین عناصر و واحدهای زبانی به خوبی و درستی استفاده کرده‌اند. یکی از این عناصر و واحدهای زبانی «حرف» است اگر چه حرف به تنهایی معنی ندارد ولی ظرفیت بالایی از معنی را در جمله در بردارد. یکی از این حروف، حرف «واو» است که در زبان سعدی و حافظ معانی مختلفی چون حالت، معیت، سببیت، استدراک، استیناف، عطف، حصر، استبعاد، زائد، عدد و معدود، فوریت، مقابله، معادله، اضراب و ... دارد که پرداختن به همه آن‌ها بحث گسترده‌ای را می‌طلبد و در یک مقاله ممکن نیست؛ لذا در این مقاله به چند معنی از معانی حرف واو پرداخته شده است.

#### ۱- «واو» در معنای استدراک

استدراک در لغت یعنی تصحیح کردن، جبران کردن و تکمله زدن. (آذرنوش ذیل ماده درک) در زبان عربی به معنی رفع توهم ناشی از کلام سابق با لفظی مثل اما و نظایر آن است و در دستور زبان فارسی نیز به همان معنی عربی که با به کارگیری واژه‌هایی مثل؛ اما، ولکن، ولیکن و ولی حاصل می‌شود.

خدا را با که این بازی توان کرد؟ (حافظ، ۱۳۸۵: ۱۰۶)	دل از من برد و روی از من نهان کرد
خدا را داد من بستان از او ای شحنة مجلس (همان: ۹۳)	که می با دیگری خورده است و با من سرگران دارد

- به کجا برم شکایت؟ به که گویم این حکایت؟  
 که لب ت حیات ما بود و نداشتی دوامی  
 (همان: ۳۶۵)
- در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش  
 ما هیچ نگفتیم و حکایت به در افتاد  
 (سعدی، ۱۳۹۲: ۳۹۸)
- آخر چه بلایی تو که در وصف نیایی  
 بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت  
 (همان: ۳۹۴)
- ای با همه کس به صلح و با ما به خلاف  
 جرم از تو نباشد گنه از بخت من است  
 (همان: ۷۸۰)

در همه موارد اشاره شده حرف «واو» جایگزین ادوات استدراک شده و علاوه بر رعایت وزن و موسیقی کلام، گونه‌ای از ایجاز را عرضه کرده است. شاید بهترین و استدراکی‌ترین واوها در غزل زیر از سعدی باشد.

- سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی  
 چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
- به چه دیر ماندی ای صبح که جان من برآمد  
 بزه کردی و نکردند موذنان ثوابی  
 (همان: ۵۵۹)

## ۲- «واو» بیان حالت یا «واو» حالیه

«واو» آنگاه معنی حالیه می‌دهد که همزمان با وقوع فعل جمله پیش، فعل جمله تابع نیز محقق شود.

- دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت  
 امروز تا چه گوید و بازش چه در سر است؟  
 (حافظ، ۱۳۸۵: ۳۱)
- می‌رفت خیال تو ز چشم من و می‌گفت  
 هیهات، از این گوشه که معمور نمانده است  
 (همان: ۳۰)
- خوش است خلوت اگر یار، یار من باشد  
 نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد  
 (همان: ۱۲۴)

سعدی «واو» حالیه را به سه شکل آورده است.

الف - در جایی که از عربی بهره برده است مانند:

من که چندین منت از وی بر من است      چون نگویم شکر او و الشُّکرُ دین  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۷۰۲)

ب - جمله حالیه بدون وجود «واو» و یا با ایجاز: توضیح این که در مثال های زیر «واوی» وجود ندارد اما به قرینه معنوی و جمله حالیه واوی نهفته است. به عبارت دیگر «در حالی که» در معنی به جای «واو» است. مانند:

دعای منت کی شود سودمند      اسیران محتاج در چاه و بند؟  
(همان: ۱۷۴)

مصرع دوم چنین معنی می دهد که «در حالی که» اسیران محتاج در چاه و بند هستند دعای من برای تو سودی ندارد در اینجا نیز «واو» به قرینه معنوی حذف شده است.

کجا دست گیرد دعای ویت      دعای ستمدیدگان در پیت  
(همان : ۲۰۷)

«دعا» در مصرع دوم به معنی «نفرین» است بنابر این مصرع دوم به این معنی است که «در حالی که نفرین ستمدیدگان در پی تو است دعای «او» (معشوق) کمکی به تو نمی تواند بکند و از تو دستگیری نمی کند.

که چشم داشت که یوسف عزیز مصر شود      اسیر بند بلای برادران در چاه  
(همان: ۷۰۶)

«در حالی که» قبل از مصرع دوم مستتر است و به این معنی است که در حالی که یوسف اسیر بلای برادران در چاه است، چه کسی می تواند انتظار داشته باشد که یوسف، عزیز مصر شود؟ یعنی کسی نمی تواند.

ج - جمله حالیه با «واو» حالیه آغاز می شود. مانند:

عاشقی می گفت و خوش خوش می گریست      جان بیاساید که جانان قاتل است  
(همان : ۳۶۲)

یکی تشنه می گفت و جان می سپرد	خنک نیکبختی که در آب مرد (همان : ۲۱۸)
روان تشنه برآساید از وجود فرات	مرا فرات ز سر بر گذشت و تشنه ترم (سعدی، ۱۳۹۲: ۵۰۱)
بخت آن نکند بامن سرگشته، که یک روز	هم خانهء من باشی و همسایه نداند (همان : ۴۳۷)

### ۳- «واو» معیت یا ملازمت

معیت به معنی با هم بودن و همراهی است. لذا آنچه قبل از «واو» آمده با آنچه بعد از «واو» می آید یا با هم بوده و یا باید باشد.

بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند	که به بالای چمان از بن و بیخم بر کند (حافظ، ۱۳۸۵ : ۱۴۰)
تو و طوبی و ما و قامت یار	فکر هرکس به قدر همّت اوست (همان: ۴۴)
ماییم و آستانهء عشق و سر نیاز	تا خواب خوش، که را برد اندر کنار دوست؟ (همان: ۴۸)
بعد از این دست من و دامن سرو و لب جوی	خاصه اکنون که صبا مژدهء فروردین داد (همان: ۸۷)
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز	تا تو را خود ز میان، با که عنایت باشد (همان : ۱۲۳)
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست	که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست (همان : ۴۶)

گاه «واو» معیت یک چیز را با دو چیز همراه و ملازم می سازد.

من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب	که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت (همان : ۱۴۰)
-------------------------------------	--

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش ما را تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۵)

کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۶۲)

گاه شاعر دو چیز را با یک چیز به کمک «واو» می‌آورد.

شبی و شمعی و جمعی، چه خوش بود تا روز نظر به روی تو کوری چشم اعدا را  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۱۳)

گاه آنچه قبل از «واو» می‌آید جمع است:

ما و می و، زاهدان و تقوا تا یار سر کدام دارد  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۹۱)

گاه قبل از «واو» از ملازمات فرد می‌آید:

بعد از این، روی من و آینه و صف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند  
(همان: ۱۴۲)

گر آستین دوست بیفتد به دست من چندان که زنده‌ام سر من و آستان دوست  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۲۴۳)

گاه آنچه بعد از «واو» می‌آید از ملازمات و صفات کسی است که قبل از واو آمده است.

کافر و کفر و، مسلمان و نماز، من و عشق هرکسی را که تو بینی، به سر خود دینی است  
(همان: ۳۰۰)

گاه شاعر «واو» ملازمت را به معنی نفی ملازمت می‌آورد.

ما نتوانیم و عشق پنجه در انداختن قوت او می‌کند بر سر ما تاختن  
(همان: ۵۳۲)

سعدیا عشق نیامیزد و عفت با هم چند پنهان کنی آواز دهل زیر گلیم  
(همان: ۵۲۲)

گاهی سعدی این «واو» معیت را همراه با طنز و نیش خندی ظریف نسبت به صوفی چنین

می‌آورد.



صوفی و کنج خلوت، سعدی و طرف صحرا صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه  
(همان : ۱۰۴۸)

#### ۴- «واو» زائد

«واو» زائد، واوی است که به نظر می‌رسد از نظر معنایی و یا به جهت ضرورت وزن کارایی نداشته و زائد است. که به دو گونه است.

الف- خود «واو» به تنهایی زائد است:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۹۹)

ب- گاهی «واو» در «ور» زائد به نظر می‌رسد زیرا می‌توانست به جای «ور» به ترتیب «گر» بیاید.

از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست ور متفق شوند جهانی به دشمنی  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۵۹۹)

عدل و انصاف و راستی باید ور خزینه تھی بود شاید  
(همان : ۸۰۲)

در حالی که در ابیات زیر «واو» لازم است.

اگر تو میل محبت کنی و گر نکنی من از تو روی نپیچم که مستحب منی  
(همان : ۵۵۹)

گر نوازی ور کشی فرمان تو راست بنده‌ایم اینک سر و تیغ و کفن  
(همان : ۵۲۶)

#### ۵- «واو» استبعاد (واو مقابله)

استبعاد به معنی دور شمردن و بعید دانستن است. بنابراین «واو» در این معنی میان دو مطلبی واقع می‌شود که هرگز به هم نمی‌رسند.

من و انکار شراب، این چه حکایت باشد؟ غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

من و هم صحبتی اهل ریا؟ دورم باد	از گرانان جهان، رطل گران ما را بس (همان: ۲۰۸)
من گدا و تمنای وصل او، هیهات!	مگر به خواب بینم خیال منظر دوست (همان: ۴۹)
صلاح کار کجا و من خراب کجا؟	بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا (همان: ۲)
لب سعدی و دهانت ز کجا تا به کجا!	این قدر بس که رود نام لب بر دهنم (سعدی، ۱۳۹۲: ۸۷۵)
من از کجا و تمنای وصل تو ز کجا	اگر چه آب حیاتی، هلاک خود جستم (همان: ۷۸۵)
من از کجا و نصیحت کنان بیهده گوی	حکیم را نرسد کدخدایی بهلول (همان: ۷۵۳)

## ۶- «واو» در معنی حصر

حصر یا قصر، منحصر کردن حکم و یا صفتی به کسی یا چیزی و نفی آن حکم یا صفت از غیر آن. گاهی این انحصار به واسطه «واو» صورت می‌گیرد.

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس	که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست (حافظ، ۱۳۸۵: ۳۸)
حافظ، وظیفه تو دعا گفتن است و بس	در بند آن مباش که نشنید یا شنید (همان: ۱۸۸)
این سخن سعدی تواند گفت و بس	هر گدایی را نباشد جوهری (سعدی، ۱۳۹۲: ۵۲۹)
میوه نمی‌دهد به کس، باغ تفرج است و بس	جز به نظر نمی‌رسد سیب درخت قامتش (همان: ۶۹۴)

گاه «واو» حصر در معنی نفی است. یعنی حکم یا صفتی را تنها در مورد خود نفی می‌کند:

نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس      که به شمشیر غمت کشته‌چو من بسیارند  
(همان: ۵۱۰)

نه من بر آن گل عارض، غزل سراپیم و بس      که عندلیب تو از هر طرف هزارانند  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۵۱)

#### ۷- «واو» در معنی حرف ربط همپایگی

«واو» در این معنی دو واژه یا دو جمله را به هم پیوند می‌دهد و آنها را هم پایه یکدیگر قرار می‌دهد.

بدان سان دوست چون شمع، که بر من      صراحی گریه و بربط فغان کرد  
(همان: ۱۰۶)

رازی که بر غیر نگفتیم و نگوییم      با دوست بگوییم که او محرم راز است  
(همان: ۳۲)

گرچه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست      بنده شاه شماییم و ثناخوان شما  
(همان: ۱۱)

جانور از نطفه می‌کند، شکر از نی      برگ تر از چوب خشک و چشمه ز خارا  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۱)

نظری مباح کردند و هزار خون معطل      دل عارفان بردند و قرار هوشمندان  
(همان: ۹۶۱)

دنياخوش است و مال عزیز است و تن شریف      لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است  
(همان: ۱۹۰)

#### ۸- «واو» در معنای عطف

وقتی «واو» بین دو یا چند کلمه که دارای یک نقش هستند قرار بگیرد و آنها را به هم متصل کند، واو عطف گویند.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می      زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۲۵)

ما را درد عشق و بلای خمار کشت	یا وصل دوست یا می صافی دوا کند (همان : ۱۴۴)
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم	با پادشه بگوی که روزی مقدر است (همان : ۳۲)
از وی همه مستی و غرور است و تکبر	و ز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است (همان : ۳۲)
تا خیال قد و بالای تو در فکر من است	گر خلاق همه سروند، چو سرو آزادم (سعدی، ۱۳۹۲: ۷۹۶)
حاجت گوش و گردنت نیست به زرّ و زیوری	یا به خضاب و سرمه‌ای، یا به عبیر و عنبری (همان: ۱۱۴۱)
تو را که زلف و بُناگوش و خدّ و قد این است	مرو به باغ که در خانه بوستان داری (همان: ۱۱۷۱)

## ۹- «واو» در معنای مقابله یا تقابل

آنچه قبل از واو و آنچه بعد از واو قرار می‌گیرند در مقابل هم صف آرایی می‌کنند.

حدیث مدعیان و خیال همکاران	همان حکایت زردوز و بوریا باف است (حافظ، ۱۳۸۵: ۳۵)
بار دل مجنون و خم طره لیلی	رخساره محمود و کف پای آیاز است (همان : ۳۲)
هر که ترسد ز ملال، انده عشقش نه حلال	سرِ ما و قدمش، یا لب ما و دهنش (همان : ۲۱۸)
مارا سر دوست بر کنار است	آنک سر دشمنان و سندان (سعدی، ۱۳۹۲ : ۹۵۷)
بر گذری و ننگری ، باز نگر که بگذرد	فقر من و غنای تو، جور تو و احتمال من (همان : ۱۰۰۴)

بسی بگفت خداوند عقل و، نشنیدم      که دل به غمزه خوبان مده، که سنگ و سبوست  
(همان: ۲۲۴)

#### ۱۰ - «واو» در معنای معادله

«واو» معادله بر همسنگی و هم چندی دو چیز دلالت می‌کند.

دل خرابی می‌کند، دلدار را آگه کنید      زینهار، ای دوستان جان من و جان شما  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۰)

اهل نظر، دو عالم در یک نظر ببازند      عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد  
(همان: ۱۲۰)

عهد تو و توبه من از عشق      می‌بینم و هر دو بی ثبات است  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۱۳۶)

آب روان سرشک و آتش سوزان آه      پیش تو باد است و خاکی بر سر خود بیختن  
(همان: ۹۷۹)

#### ۱۱ - «واو» در معنای «یا»

غزل گفتی و دُر سفتی، بیاوخوش بخوان حافظ      که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را  
(حافظ، ۱۳۸۵: ۳)

تو خواهی آستین افشان و خواهی روی درهم کش      مگس جایی نخواهد رفتن از دگان حلوایی  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۱۳۱۶)

گر سر برود، فدای پایت      مرگ آمدنی است دیر و زودم  
(همان: ۸۱۱)

تمام فهم نکردم که ارغوان و گل است      در آستینش یا دست و ساعد گلفام  
(همان: ۷۶۷)

معانی دیگری هم برای «واو» به کار رفته مانند؛ اضراب، استیناف، ایجاز، ترتیب و تراخی، سوگند و ... اما چون برای این معانی شاهد مثال هایی در هر دو دیوان سعدی و حافظ پیدا نشد از آن صرف نظر گردید. برای نمونه به یکی دو مورد اشاره می‌شود:

## الف - «واو» استیناف

استیناف مصدر باب استفعال از ریشه اَنَف است و به معنی ابتدا می‌باشد. این نوع «واو» در ابتدای جمله می‌آید و ربطی به جمله قبل ندارد.

رسید نالهٔ سعدی به هر که در آفاق      وگر عبیر نسوزد، به انجمن چه رسد؟

(همان: ۴۳۵)

## ب - «واو» اضراب

اضراب به معنی روی گردانیدن و رخ بر تافتن است. در این نوع «واو» از قصدی به قصد دیگر رفتن و یا از حرف خود برگشتن است.

گر اجابت کنی و گر نکنی      چارهٔ من دعاست، می‌خوانم

(همان: ۸۹۲)

به هر طریق که باشد اسیر دشمن را      توان خرید و نشاید خرید اسیر از دوست

(همان: ۲۳۵)

## نتیجه‌گیری

مبحث حروف از مباحث بسیار مهم و تأثیرگذار زبان فارسی است اگر چه حروف به ظاهر و به تنهایی معنی مستقلی ندارند ولی معنی جمله‌ها در گرو آنهاست. حروف پل ارتباطی کلمات و جمله‌هاست گاهی یک حرف، معنی یک جمله می‌دهد (= ایجاز) و گاهی در جبران کلام قبل برمی‌آید (= استدراک) و زمانی همراهی و همگامی سخن را به عهده دارد. (= معیت) حروف در دست یک شاعر یا نویسنده خلاق به مانند ابزاری است که می‌تواند معانی جدید بیافریند و حتی از تکرار آن موسیقی و آهنگی ایجاد کند. در این میان حرف «واو» نیز که ریشه‌ای دیرین در زبان فارسی دارد، در تمام مقاصد و معانی سخن نقش دارد اگر نیک بنگریم درمی‌یابیم که تنها بعضی از شاعران و نویسندگان توانسته‌اند از پتانسیل و ظرفیت شگفت‌انگیز و بالای حروف استفاده کنند و شاید بتوان گفت که همین نکته باعث شده آن‌ها سرآمد سخنوران شوند. شهرت یک یا چند شاعر در یک دوره و عدم اشتها دیگران در همان دوره در گروه و پیوند استفاده درست زبانی و بهره‌بردن از ویژگی‌ها و هنرمندی‌های ویژه حروف است. به هر روی در این مقاله در حد ممکن به بعضی از ویژگی‌های حروف پرداخته شده و نمونه‌هایی از دو شاعر توانا و نامی یعنی سعدی و حافظ آورده شد.

## فهرست منابع و مآخذ

- ۱- ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۸۳)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
- ۲- انوری، حسن- گیوی، حسن، (۱۳۹۲)، دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات فاطمی.
- ۳- آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۸۳)، تاریخ زبان و فرهنگ عربی، تهران، سمت.
- ۴- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۴)، فرهنگ عربی فارسی معاصر، تهران، نشر نی.
- ۵- حافظ، شمس‌الدین، (۱۳۸۵)، شرح دیوان حافظ، محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپخانه بزرگ قرآن کریم، انتشارات اسوه.
- ۶- خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۶۷)، حرف ربط و اضافه، تهران، انتشارات سعدی.
- ۷- سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۹۲)، شرح غزلیات سعدی، محمدرضا برزگر خالقی - تورج عقداپی، تهران، انتشارات زوار.